

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید





## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و دوم





خانم دیبا از کرج



«با شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها لذت گیر شویم».

این سخن شیرست در پستان جان  
بی‌گشنده خوش نمی‌گردد روان  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۸

قدر و قیمت ابیات مولانا بی‌نهایت است و ما را لذت گیر می‌کند، این ابیات مثل شیری که در پستان مادر  
می‌جوشد پاک و قدرتمند است و دنبال کسی ست که تشنه باشد و آن را بمکد.

مولانا در دفتر سوم مثنوی می‌فرماید:

آب کم جو، تشنگی آور به دست  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، مصرع اول، بیت ۳۲۱۲

یعنی با عقل کوچکت به دنبال خدا نگرد اشتیاق و عطش زندگی را به دست بیاور. ابیات مولانا همان سخن عشقست که حافظ می‌فرماید:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
- حافظ، غزلیات، غزل شماره ۱۷۸

مولانا به ما تسلیم بی قید و شرط می‌آموزد تا تشنگی به دست آوریم و لذت حقیقی را از فضای گشوده شده بچشیم، نه اینکه به دنبال لذتهای نفسانی، مرکزمان را از همانیدگی پر کنیم و از شیر شیطان بخوریم.



گر تو این انبان، ز نان خالی گنی  
 پر ز گوهرهای اجلالی کنی  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۹

این بیت مولانا مثل ستاره روشن راه لذت بردن از زندگی و دستیابی به گوهرهای آرامش، شادی، عشق و خرد را به ما نشان می‌دهد فقط باید مرکزمان را خالی کنیم و مواظب باشیم که من ذهنی ما را نترساند چون ما شرطی شدیم و نمی‌خواهیم پارک ذهنیمان به هم بخورد. ما فقط به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد اهمیت دادیم و عادت کردیم پس ما نیاز به راهنمایی بزرگی مثل مولانا داریم تا راه سفر از ذهن به عدم را یاد بگیریم.

جمله عالم زین غلط کردند راه  
 کز عدم ترسند و آن آمد پناه  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

من ذهنی مثل بچه بی ادبیست که هر چه می‌بیند می‌خواهد ما از خانواده و جامعه غلط یاد گرفتیم که به صدای ذهنمان گوش دهیم و با شعار هر چه بیشتر بهتر، پیش رویم و از جهان گدایی کنیم و روی مرکز عدممان را با پرده‌های غفلت بپوشانیم و از آنچه داریم راضی نباشیم و لذت نبریم.

بر سر گنج از گدایی مرده‌ام  
زانکه اندر غفلت و در پرده‌ام  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۲۳

سر مدُزد از سرفرازِ تاجده  
کو ز پایِ دل گشاید صد گره  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۶۱

سر فراز خود زندگیست که تاج کرّمنّا و فراوانی را به ما عطا کرده است.  
وقتی با سبب سازی ذهن حرف می‌زنم و عمل می‌کنم یعنی خودم از زندگی خودم دزدی می‌کنم و با دردهای  
پنهان شده، حیثیت بدلی و پندار کمال را نگه می‌دارم پس بهتر است عذر خواهی کنم و به این لحظه بیایم و از  
سرفرازی فضای گشوده شده، کمک بخواهم تا گره های همانیدگی را از پای هوشیاریم بگشاید و من به آسانی  
بتوانم عقل جزوی‌ام را پیش خدا قربانی کنم.



عقل، قربان کن به پیش مصطفی  
 حَسْبِي اللَّهُ كُوْهُ اللَّهُ كَفِي  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸  
 اشاره به سوره زمر آیه ۳۸

«بگو: خدا برای من بس است».

چو کاسه تا تهی ای تو، بر آب رقص کنی  
 چو پر شدی، به بن حوض و جو مکان گیری  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۷

مولانا در غزل ۳۰۵۷ مثال دیگری می زند: کاسه خالی روی آب می رقصد و جلو می رود ولی اگر پر شود جایش  
 ته حوض و جوی آبست، حال هر چقدر ما کاسه ذهنمان را از می دانم خالی کنیم روی دریای زندگی جلو می رویم  
 و گوهر حضورمان را می بینیم که چگونه مثل ذره در شعاع نور الهی می رقصیم.



گر چه از لذات، بی تأثیر شد  
لذتی بود او و لذتگیر شد  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۵

لذت گیر باشیم و قلاب ماهیگیری را در دریای عدم بیندازیم زیرا در این دریا هم آفریدگار را می بینیم و هم  
آفریننده می شویم، یاد می گیریم از چیزهای بیرونی لذت نخواهیم و آنها روی ما تأثیر نگذارند و گرنه لنگر کشتی  
خود را متوقف می کنیم و در خشکی ذهن تلف می شویم، یاد می گیریم بادبان کشتی را با قانون جبران بالا ببریم  
و تعظیم خدا را افزاشته کنیم، یاد می گیریم پیرو قانون مزرعه به زمین جسممان آسیب نزنیم و آن را از آفت  
همانیدگی ها پاک کنیم و بذرها را نیک بکاریم.

پس در آ در کارگه، یعنی عدم  
تا بینی صنع و صانع را به هم  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۲

با سپاس فراوان 🙏🌸  
دیبا از کرج



خانم لیلا از استرالیا





با سلام خدمت شما و همه عاشقان،

چاه

شما فرمودید این غزل را ۵۰۰ بار تکرار کنید. کمی از دریافتم را در حد بضاعت نوشتم. هر چند که به نوشتار نمی‌آمد. تکرار می‌شد:  
در چاه، در چاه، در چاه

در چاه تخمی کاشتن بی‌عقل را باشد روا

اینجا بداد عقل کل کشت بیابانی کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۱

تقریباً همه ما در این دنیا در چاه ذهن گرفتار شدیم. قرار بود که فقط حدود ۱۰ سال اول زندگی را به گودال ذهن برویم و بعد، از آن بیرون بیاییم اما ما در آن گودال ماندیم و هر روز با اضافه شدن هر همانیدگی و هر چه بیشتر بهتر، آن گودال به چاه تبدیل شد. بعد داخل آن چاه نشستیم و تخم حسادت، رنجش، کینه، خشم، ترس، برتر و بهتر بودن، خودنمایی خود و فرزندانمان، عدم رواداشت، توقع، دروغ، واکنش، قضاوت و غیبت را کاشتیم. و حتی می‌ترسیم سرمان را بالا بیاوریم و به بالای آن چاه نگاه کنیم چون دیگر آنقدر چاه عمیق شده که نه نوری به ما می‌رسد و نه هوایی برای تنفس. همه تاریکی است.

ظلمی و ستمی بالاتر از این به خود و دیگران هست؟ هر ظلمی را ابتدا ما به خود می‌کنیم و بعد به دیگری و با آن ظلم تخمی در چاه می‌کاریم.

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی  
از برای خویش دامی می‌کنی  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۱

گرد خود چون کرم پيله بر متن  
بهر خود، چه می‌کنی، اندازه کن  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۲

ما به دور همانیدگی‌هایمان در این چاه ذهن می‌گردیم و خود و دیگران را به درد انداخته‌ایم. حتی نمی‌دانیم تا چقدر؟ چه اندازه؟ تا کی می‌خواهیم به‌کندن این چاه ادامه دهیم و خود را بیشتر حبس کنیم. و جالب‌تر این که می‌پرسیم: خدایا من که این همه زحمت می‌کنم چرا تخم‌هایی که کاشته‌ام با درد می‌رویند؟ اصلاً لحظه‌ای فکر نمی‌کنیم چه چیزی و در چه جایی می‌کاریم؟ بعد دنبال مقصر می‌گردیم که فلان شخص باعث شده زندگی من این‌طور باشد.



جرم خود را بر کسی دیگر مَنه  
 هوش و گوش خود بدین پاداش ده  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی  
 با جزا و عدل حق کن آشتی  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

پذیر که هر چه در زندگیت هست، خودت کاشته‌ای و حالا درو می‌کنی. همه دردها و مسایل را خودت به‌وجود آورده‌ای. مولانا از کشتی دیگر در فضای حضور سخن گفت، کشت بیابانی. برای هر انسانی عاقبت آن روزی می‌آید که تمام تخم‌های پوسیده کاشته در چاه ذهن آشکار می‌شوند و ما از آنها درد درو می‌کنیم و هیچ چیزی نه پول، نه مقام، نه زیبایی ما را راضی نمی‌کنند و مجبور می‌شویم از دو راه یک راه را انتخاب کنیم. یا به همان کشت اصلی و اول خود که همان مرکز عدم است بازگردیم و یا در همان چاه ذهن در بیماری و درد جان ببازیم.

گر بروید ور بریزد صد گیاه  
عاقبت بروید آن کشته اله  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

کشت نو کارید بر کشت نخست  
این دوم فانی است و آن اول درست  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت اول کامل و بگزیده است  
تخم ثانی فاسد و پوسیده است  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

مولانا می فرمایند: در هر سنی که هستی می توانی برگردی و کشت در چاه ذهن را رها کنی. با تسلیم و  
فضاگشایی، زندگی، یوسف تو را از چاه ذهن بیرون می کشد.



چون در افگندند یوسف را به چاه  
بانگ آمد سمع او را از اله  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۳۸

چاه شد بر وی بدان بانگ جلیل  
گلشن و بزمی چو آتش بر خلیل  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۴۲

ما یوسفمان را به چاه همانیدگی‌ها انداخته‌ایم. یوسف در چاه آموخت که با همه وجود طلب و احساس نیاز به زندگی کند، تسلیم شود و صبر کند تا رها شود. یوسف فهمیده بود که هیچ راه دیگری نیست و هیچ کس جز زندگی صدای او را نخواهد شنید.

آه کردم، چون رَسَن شد آه من  
گشت آویزان رَسَن در چاه من  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۱

آن رسن بگرفتم و بیرون شدم  
شاد و زفت و فربه و گلگون شدم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۲۳۱۲

در بن چاهی همی بودم زبون  
در همه عالم نمی گنجم کنون  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۲۳۱۳

آفتی که یوسف را به چنان چاهی انداخت و به درد دوری مبتلا کرد آفت قرین بود. او برادرانی را محرم می دانست که محرم او نبودند و درون چاهِ ذهنِ بدنبال کاشتن تخمِ قدرت، ثروت و سروری بودند.



مولانا می‌فرمایند: وقتی برق معرفت بر دلت افتاد و رسن حضور آویزان شد و بیرون چاه‌ذهن که فضای حضورست را تجربه کردی مشورت نکن و در سکوت راه را ادامه بده. من‌های ذهنی محرم تو نیستند و تو را به چاه باز می‌گردانند. پس همانند حضرت علی در بیرون از ذهن به چاه همانیدگی‌ها نگاه کن و درد آگاهانه بکش. تو در بیرون چاه ذهن کشت درست انجام خواهی داد.

نیست وقت مشورت هین راه کن  
چون علی تو آه اندر چاه کن  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۲

در جایی دیگر باز می‌فرمایند:

محرم مردیت را کو رستمی؟  
تا ز صد خرمن یکی جو گفتمی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۳

چون بخواهم کز سرت آهی کنم  
چون علی سر را فرو چاهی کنم  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۴

باز در غزل ۲۳۸۰ می‌فرمایند:

آه دردت را ندارم محرمی  
چون علی آه می‌کنم در قعر چاه  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۸۰

بله این‌ها کشت‌ها یا بهتر بگوییم معجزات حضرت مولانا از فضای حضورست که محرمی چون شما آنها را درو کردید و با ما به رایگان تقسیم کردید.  
در آخر، تا ابد سپاس که از کاشتن تخم‌های ثانی در چاه ذهن مرا نجات دادید و به راه آوردید. باشد که قدر آن را بدانم و حداقل قانون جبران مالی و معنوی آن را رعایت کنم.

با سپاس. لیلا از استرالیا





خانم نصرت از سنندج



با سلام و عرض ادب

ابیات مولانا، انگشت اشاره‌ای به بودن

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز  
با چنین استاره‌های دیوسوز  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰

هر یکی در دفع دیو پد گمان  
هست نفت انداز قلعه آسمان  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱



✕ باورهای اشتباه در خواندن و تکرار ابیات مولانا:

- ابیات را می خوانم که قرین هایم متفرق شوند و کاری به من نداشته باشند.
- ابیات را می خوانم که قرین های نزدیکم تغییر کنند و مهربان و پذیرای من باشند.
- ابیات را می خوانم که وضعیت زندگیم تغییر کند.
- ابیات را می خوانم که احساس شور معنوی و شادی در درون و بیرون بکنم.
- ابیات را می خوانم که من را از مشکلات فردی، خانوادگی، و جمعی دور کند.
- ابیات مولانا می خوانم که بیماری های روحی و جسمی من و افراد خانواده و همه انسان ها بهبود یابد.
- ابیات مولانا را می خوانم که فخر بفروشم و اشتباهاً آن را از خود بدانم!
- ابیات مولانا را می خوانم که من ذهنی را کناری بگذارم و در زمان لازم از او بهره ببرم!
- ابیات را می خوانم چون زندگی برای من کافی نیست و به جسم چسبیده ام، یعنی ابیات را سبب ساخته ام.
- ابیات را می خوانم که بودن در من ذهنی را حفظ کنم و می ترسم آن را رها کنم!

✓ باورهای درست در خواندن و تکرار ابیات:

- ابیات مولانا را می‌خوانم که بر روی خود تمرکز کنم و مسئولیت هشیاری خود را در این لحظه بپذیرم.
- ابیات مولانا را می‌خوانم که شناسایی عمیق درباره همانیدگی و دردهایم به من بدهد.
- ابیات مولانا را می‌خوانم که جنس اصلی‌ام از خودش در درون آگاه شود و به آن ارتعاش کنم و ارتعاش زندگی در درون من تغییر در بیرون را به وجود بیاورد.
- ابیات مولانا را می‌خوانم که نگذارم فکرهای همانیده که آفل و گذرا هستند به مرکزم بیایند، یعنی هر لحظه نگذارم من ذهنی‌ام ساخته شود و این با نظارت من بر ذهن است.
- ابیات مولانا را می‌خوانم که جنس اصلی‌ام که همان عدم‌بین و سکوت‌شنو است را گسترش دهم.
- ابیات مولانا را می‌خوانم که در این لحظه باشم و به گذشته و آینده نروم و در بیم و امید زندگی نکنم.
- ابیات مولانا را می‌خوانم که «بودن» و نه «شدن در زمان» را تجربه کنم.



همهٔ ابیات مولانا انگشت اشاره‌ای به جنس اصلی‌مان در درون می‌کند که با فضاگشایی و اهمیت ندادن به آنچه ذهنمان نشان می‌دهد، توسعه می‌یابد.

در تمام لحظاتی هم که ما ناآگاهانه و با هدف اشتباه ابیات مولانا را می‌خوانیم زندگی همراه ما بوده‌است و ابیات، هشیاری خود را آزاد می‌کنند. ولی این هشیاری به اجسام اقل می‌رود و پایدار نیست. وقتی با باور درست ابیات را بخوانیم جنس اصلی‌مان در درون گسترش می‌یابد و انعکاس آن در بیرون بسیار زیباست. ابیات مولانا با ارتعاش و فقط در شخص ما عمل می‌کند و درون ما از جنس زندگی و زیبا می‌شود و انعکاس آن هم در بیرون زندگی و از جنس زندگی است. جنس زندگی را ما با من ذهنی نمی‌دانیم چیست و نباید بد و خوب کنیم بلکه به هر آنچه زندگی پیش می‌آورد راضی و خرسند باشیم.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضااست  
 اگر بیارم از آن ابر بر سرت بارم  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

باتشکر  
 -نصرت از سنندج



خانم مریم از اورنج کانتی





برنامه شماره ۹۳۲

من نشستم ز طلب، وین دل پیچان نشست  
همه رفتند و نشستند و دمی جان نشست  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱۳

نظارتی عمیق با دید بدون مقاومت و بدون قضاوت به خوبی روشن می‌سازد که در اصل زندگی است که طالب و مشتاق مرکز انسان است و انسان را رها نمی‌کند. هر انسانی مطابق با مرکز خود یار و دوست پیدا خواهد کرد و چون انسان در اصل و ذات خود از جنس خدا و زندگی است، پس سزاوار دوستی و یکی شدن با زندگی است.

کین طلب در تو گروگان خداست  
زانکه هر طالب به مطلوبی سزااست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

قانون جذب و طلب، و یا کشش زندگی به شرط فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه و به شرط تسلیم در برابر زندگی، انسان را سزاوار جاری شدن نور شناسایی، سزاوار خرد و حس امنیت و قدرت می‌کند. نظارت بر ذهن به خوبی روشن می‌سازد که هر گونه طلب ذهنی، هر گونه تلاش برای رسیدن به زندگی با مرکز مادی، نتیجه‌ای غیر از درد و ضرر رساندن به خود و دیگران ندارد.

در خبر بشنو تو این پند نکو  
بین جنبیکم لکم اعدی عدو  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۶

بزرگترین ساحر و دشمن در مرکز مادی انسان جای دارد که لازمه‌ی رهایی از این دشمن شناسایی مرکز مادی به کمک و یاری بزرگان و شنیدن پند و نصایح آنان به گوش جان است.



هر که او نعرهٔ تسبیحِ جماد تو شنید  
تا نبردش به سراپردهٔ سبحان نشست  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱۳

انسان موظف است که حداکثر توان و تلاش و طلب خود را در شناسایی ذهن همانیده به کار گیرد. صدای نعرهٔ ذهن و تسبیح آن تنها هنگام فضاگشایی و تسلیم در برابر اتفاق این لحظه و تنها هنگام رعایت قانون جبران است که به گوش جان می‌رسد. ریشهٔ همانیدگی با دردها از جمله ترس از دست دادن‌ها و به دست نیاموردن‌ها، خشم و کین و رنجش تنها هنگام تسلیم تشخیص داده می‌شود.

نعرهٔ تسبیح ذهن را شنیدن انسان را غرق نور شناسایی و پرهیز از دام زمان و هیجان ذهنی می‌کند. در غیر این صورت انسان به دام اسباب و علل ذهنی افتاده و در بند زمان توهمی ذهن گرفتار می‌ماند. به این معنی که از تصویر ساخته شده در ذهن خود و از اتفاق این لحظه طلب زندگی می‌کند در نتیجه صدای نعرهٔ تسبیح ذهن و صدای هیجانات آن را نشنیده و نادیده می‌گیرد.

«که هر آنچه در زمین و آسمان است به تسبیح خداوند مشغول است».  
سوره نور آیه شماره ۴۱

رَوِ چَینِ عشقی بَجُو، گر زنده‌یی  
ورنه وقت مختلف را بنده‌یی  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۶

منگر اندر نقش زشت و خوب خویش  
بنگر اندر عشق و، در مطلوب خویش  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۷

منگر آن که تو حقیری یا ضعیف  
بنگر اندر همت خود ای شریف  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۸

-مریم از اورنج کانتی





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین، برداشتی کوتاه از دو بیت مهم و اساسی مولانای جان:

بیت اول :  
بنام خداوند عشق

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟  
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

پرسشی از حال و احوالات که حال چطور است؟

حالم خوب است یا حالم بد؟ این احوالپرسی متداول در سطح جامعه که مرسوم است سطحی نگری است و در سطح هوشیاری جسمی می باشد. و با دید دویی احوالپرسی صورت می گیرد. از آنجایی که امتداد خداوندیم خداوند چگونگی ندارد و نمی توان احوالش را پرسید، چرا که او همواره در لحظه جاری است و مشغول کار کردن روی تمامی کائنات و باشندگان عالم هستی می باشد و در این لحظه ساکن است و ثابت.



اگر خداوند بخواهد حالش تغییر کند نمی تواند با نظم و ترتیب تمامی کائنات را به این دقت و به این ظرافت اداره کند. ما با بیان و اظهار نظر در مورد حال و احوالات، خداوند را نشان دار کرده و از دید نظر خارج، و با دید هوشیاری جسمی همه چیز را بررسی، اگر می گوییم که حال خوب است این شرح و وصف، نشان دار است. و اگر می گوییم که حال بد است باز هم این شرح و وصف نشان دار کردن عشق است. عدم و نیستی که خداوند می باشد چگونگی ندارد و نمی تواند نشان دار باشد.

حالا ما این احوالات و چگونگی را برای تمامی مخاطبینی که با آنها سروکار داریم به کار می بریم و همه باشندگان که امتداد خداوند هستند را نشان دار می کنیم. و می گوییم این شخص چقدر عصبانی است و بد اخلاق، و یا فلان شخص چقدر سخت گیر است و زود رنج، و چقدر غیبت می کند، از اینجاست که قضاوت کردن و خوب و بد کردن آغاز می گردد که خود نشان دار کردن عشق است و به اوصاف ذهنی در آوردن و چگونگی را بیان کردن. در حالی که بایست فقط و فقط ناظر بود و تماشاچی و پیغام ها را از تک تک آنها دریافت نمود.

بیت دوم :

بی نهایت حضرت است این بارگاه  
صدر را بگذار، صدر توست راه  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

بی نهایت حضرت است این راه گنج حضور. و صدر ما فقط و فقط این راه بی پایان است که بی نهایتی و ابدیتی خداوند را می‌رساند و بی‌انتهایی آن را. پس قرار نیست که به جایی برسیم و پس قرار نیست که حضور را معنا کنیم. چرا که بی‌انتهایی خداوند را در محدودیت زمان قرار می‌دهیم. و مورد سنجش و خود را نشان دار و با خط کش ذهن اندازه گیری، که مثلاً من با این همه کار کردن روی خود تغییر نکرده‌ام، یا مانند سایر دوستان پیشرفت نکرده.

به نظر من حضور و پیشرفت را فقط و فقط لحظه حال تعیین می‌کند، و آن رویداد و اتفاقی که در همان لحظه اتفاق می‌افتد، و واکنش و برخوردی که هر یک از ما در همان لحظه انجام می‌دهیم. می‌تواند حضور را معنا کند.



که آیا ناظر بودم؟ و خودم را از آن رویداد و یا این اتفاق عبور داده‌ام؟ یا در آن خود را زندانی نموده‌ام؟ و چه بسا که آن هم ارتباط مستقیمی با مرکز عدم دارد. و همچنین فراخور همانیدگی‌هایی که هر شخصی در مرکزش نگهداری می‌کند.  
و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای زغم مُرده که دست از نان تُهیست  
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدانگهدار شما  
-زهرا سلامتی، از زاهدان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید